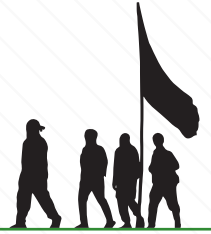




فرهیختگان

WWW.FDN.IR
farhikhteganonline
@f d n e



مجتبی حیدری
عکاس و مستندساز

خیلی زیاد در این مسیر بوده‌ام، خیلی خاطره دارم، چیزهای عجیب زیاد دیده‌ام، در خانه‌های مردم دیگر مانده‌ام... اما در این لحظه که می‌نویسم روشن‌ترین خاطره ذهنم مربوط به طارق امیرالقرآء عراق است. پدرش وقتی سر سفره می‌نشست، مثل پدر خودم که از ناحیه پا آسیب دیده بود موقع نشستن پایش را دراز می‌کرد. یک عکس رادیولوژی داشت که به همه نشان می‌داد که عکس از پایش بود. یک شب هم عکس را نشان من دادند و گفتند کاری از دستم برمی‌آید تا در ایران با یک پزشک مشورت کنم یا نه؟ گفتند پایشان در جنگ و ایران و عراق آسیب دیده و متوجه شدم در خانه کسی بودم که مجروح جنگ با کشور من بوده است.

حس عجیبی داشتم و دلم می‌خواست سوالاتی در این باره بپرسم. یک شب که پسران شان حضور داشتند شروع کردم به سوال پرسیدن که چرا به جنگ با کشور ما شرکت کردید. ایشان پاسخ دادند که صدام انسان ظالمی بود و اگر شرکت نمی‌کردیم دنبال جوان‌های آمد و تا زمانی که خودت را معرفی نمی‌کردی خانواده‌ات را رها نمی‌کردند. من از سر اجبار در جنگ حضور داشتم. هیچ وقت به کسی شلیک نمی‌کردم و اتفاقاً در یکی از خمپاره‌هایی که خورد مجروح شدم. راستش من قانع نمی‌شدم و می‌گفتم مثل شرایط کر بلا که این زیاد افراد را تهدید می‌کرد که با امام بجنگند... شما نمی‌رفتید. از آیات قرآن هم برایشان مثال زدم اما پاسخ آنها بر اینم قانع کننده نبود، پسران شان را هم شاهد مثال می‌گرفتم و از آنها می‌پرسیدم که آیا جواب پدرشان قانع کننده است که می‌گفتند مثل تفاوت شب و روز است و پاسخ‌ها قانع کننده نیست. این بحث خیلی ادامه پیدا کرد و پرسیدم اگر در آینده این شرایط تکرار شود با این تغییر که حالا من و ما نان و نمک سفره شما را خورده‌ایم، آیا برای جنگ مقابل مان قرار می‌گیرید؟ آنها می‌گفتند نمی‌آییم اما من باز هم قانع نمی‌شدم و می‌گفتم چه تضمینی وجود دارد که مثل آن سال‌ها تحت فشار قرار نگیرید و این کار را دوباره انجام ندهید؟ از طرفی من خیلی‌ها را در ایران می‌شناسم که چون ما در زمانی جنگ با عراق داشتیم به زیارت نمی‌آیند، اما حقیقت این است که ما با رژیم بعث می‌جنگیدیم نه با مردم عراق.

در نهایت ایشان از ما پرسید حالا اگر ما بیاییم ایران، مردم به ما چه می‌گویند؟ نگاه جوانان ایرانی به ما چیست؟ اگر در ایران حضور داشته باشیم ما را می‌کشند؟ گفتم معلوم است که نه! ما به واسطه محبت سیدالشهداء با مردم عراق هم سفره شدیم، ما که زمانی روه روی هم قرار گرفته بودیم اما حالا اسم رمز قلب‌های همه‌مان حسین (ع) است و برادریم. اینها همه به واسطه اربعین سیدالشهداء ایجاد شده و این کینه‌ها با عشق حسین جای خود را به محبت داده است.

اسم رمز حسین (ع)

محمد صادق باقی‌زاده
شاعر اهل بیت

من هم مثل اکثریت مردم که در راهپیمایی باشکوه اربعین شرکت کرده‌اند، نخستین بار سال ۱۳۹۴ توفیق حضور در این حرکت بزرگ و باشکوه را داشتم. از بزرگ‌ترین محاسن این راهپیمایی این است که همه اقشار مردم با طرز فکرهای متفاوت در آن حضور دارند؛ چرا که هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ حال و هوای جاری در این واقعه، شرایط برای خیلی‌ها فراهم می‌شود. یکی از خیرات و برکات راهپیمایی اربعین حسینی این است که نمونه کوچک مدینه فاضله‌ای را که همواره از آن صحبت می‌شده می‌توان به عین دید. آدم‌ها بدون دریغ محبت می‌کنند و می‌خواهند برای یکدیگر فدا شوند. برعکس اوقات دیگر که گاهی آدم‌ها کار خودشان را حواله بقیه می‌کنند، آنجا افراد بیشترین میزان رأفت را نسبت به هم دارند و باید دنبال کاری بین آن همه شلوغی باشید برای انجام دادن.

در مسیر سرودن شعر «من ایرانم و تو عراقی» باز خوردهای زیادی داشته‌ام، به خصوص از طرف افراد ساکن خارج از کشور و اروپا، بسیار معتقدم به فضل خدا این کار ضمن استقبال خوب مردم از عنایت خداوند متعال هم برخوردار شده است، اما شاخص‌ترین پیامی که بین باز خوردهای این اثر دریافت کردم، عزیزی از اروپا بود که می‌گفت: «من در عمرم هیچ وقت برای امام حسین (ع) اشک نریخته بودم اما با شنیدن این اثر گریه کردم»، یا دوست دیگری که می‌گفت من اصلاً مسلمان نیستم با شنیدن این کار گریه کردم. همه این اتفاقات را توفیق خدای متعال می‌دانم، چون دریافت همین حال و هوای خوب از مردم تا این حد خالصانه حتماً در روند زندگی حرفه‌ای و شخصی آدم تأثیرگذار است. راستش دلخوشم به آن حدیث از معصوم که می‌فرماید: «اگر یک نفر چیزی بخواند و مستمعی گریه کند هر دوی آنها اهل بهشت می‌شوند.» بهشت من هم دیدار با آقا ابا عبدالله حسین (ع) است.

سرزمین برادری

